



سرو د مقدس

در نثر فارسی ترجمه "جاپ" گورو گوبند سنگھ

مترجم
گلو نت سنگھ



اداره مطبوعات

دانشگاه پنجابی، پیالا (بھارت)

سرو دِ مقدس

در نشر فارسی ترجمه "جاپ" گورو گویند سنگه

مترجم
گلونت سنگه

اداره مطبوعات
دانشگاه پنجابی، پیالہ (بھارت)

©

Department of Sri Guru Granth Sahib Studies,
Punjabi University, Patiala

SUROOD-E-MUQAD.DA.S
Guru Gobind Singh's *Jaap* (Punjabi)

translated into Persian by
GULWANT SINGH

ISBN 81-7380-697-7

2000
Copies : 200
Price : 110-00

Published by Dr. Balbir Singh Bhatia, Registrar, Punjabi University, Patiala and
printed at M. B. Box Factory, Patiala

تقدیم

سرود مقدس (در نثر فارسی ترجمه "جای") خاصاً
احدای کنم به مخلصان حق پژوه و حق طلب که همواره به
ایمان کامل سعی نمایند تا اقدار بلند و عالی مانند آزادی و
برابری و برادری در تمامی عالم انسانی جلوه کند و در افراد مختلف
همکاری و تعاوون تحقق یابد.

جبیر سنگه آهلو والیه
رنیس دانش گاه پنجابی
پتیاله (ہند)

مقدّر مه

غاص و بی کینه گور گوبند سنگ

حق حق آئینه گور گوبند سنگ

حق حق اندیش گور گوبند سنگ

بادش درویش گور گوبند سنگ

سراینده ای "چاپ" گور و گوبند سنگ به مقام پندر در 1666 میلادی متولد شد. بحائی نزد لعل گویادر گنج نامه تحت عنوان سلطنت دهم به اتزام صنعت تو شخی نویند: "کاف فارسی از نام حق اعتقاد میگتی ستان و وادش بادای واسطه ای قیام زمین وزمان. بای اید بقا لش بخشندۀ ای پناهندگان و شیم نون همایوش نواز نمده ای پرستندگان. والی سرپا عظمت و اجلالش وام گسل مرگ و سین سرپا تمکینش سرمایه ای ساز و برگ. بوی نون و انعامد بیم بجهانی و ثانی کاف بمش جانگز ای بادیه پیایان بی فرمانی های آخرین هادی الکونین بر حق و سن بدایت و ارشادش برمه طبق." در منظومه دیگر (جوت بگاس) هموگوید:

فرازندۀ ای رایت عدل و داد فروزندۀ ای دیده اعتقاد

معالی مدارج عوالی پناه علیم رمزه سفید و سیاه

معظم شرائف ستوده خصال کرم خصائص منور جمال

جهاش بهن کرده ذوالجلال شکوه بش به عظمت الا زوال

عمیم العطیات کامل حیا ز پذیرزندۀ بجز هر خاکسار

لقایش منور ز تور ازل و وجودش به انوار حق لم بیل

به اول جهان را شده حق نما به ثانی بهم ظلم و ظلمت زدا

بهم ظلمت ظلم را ساخت دور جهان در جهان سوربا و سرور

بهم کندب و ناراستی گشت دور شب تیه و ریشان شده بپتو نور

مشید ازو راستی را اساس زنورش جهان یافته اقتاش

گوره گوبند سنگ شخص بی نظری بود که بواسطه صفات گوتا گون نقش پایدار در تاریخ

آدم و عالم باتی گذاشت. او بشر مشائی بود و خود را عبد ایزد متعال اعلام نمود که برای دیدن بازی آفاقی در قالب غصیری ظاهر شده بود.

او بطور توضیح فرماید: "آنکه مر امثل ایزد متعال پرستید تمامی شاه در قدر وزن مذهب باشند. سر اپاش با نور ایست قدسی می در نشید. پررش گور و تیغ بهادر زاہد خدا پرست و درویش خدا مست بود که بهم وقت مردمان را در پریشانی و تغلق و بیچارگی راحت رسانید. او تلخ کرد که سالک راستین آن است که کسی رانه تر سانده و از کسی نه ترسد. اوصول آزادی ضمیر میان کاف برای منتشر کرد. در ذات و شخصیت گور و گوند سعیه عناصر مختلفه مانند فکره عمل، شجاعت و رقت، ثبات و قربانی، عرفان و فعالیت متحد بود که اتصال شاهی و درویشی امترانچ تمام اختیار کرد. سید اطیف مصنف تاریخ پنجاب می نویسد: "بر منیه گور و گوند سلسله واضح قانون بود. در میدان جنگ شهسوار خصم افگلن بود. بر مند او شاه جلیل الفخر بود. در تجمع خالصه اور ویش کامل و مرشد مهریان بود." توضیحاتی تو اضافه کرد که او پیامیر حق و راستی بود که روایت محکم بوجود آورد تازشی وزشت کاری محدود شود و سئانی و یکنواختی متداول باشد.

او فتح العصر بود که قلوب مردم را زندگی کرد. او توضیح نمود که آن کس قابل مبارک است که بزمیان نام خدا اراده قلب اخلاف کذب و دروغ برای مبارزت بهماره مستعد است.

او باوری برگزیده ترین بود که باد انش الی اعلان نمود:

مانس کی جات سینه ایکو پیچانو

"بدانید که نبی آدم کیساں باشد"

با اس الفاظ او برای وحدت تمام، رسانی انسانی زینت مهیا ساخت.

او شاعر تو اترین بود که از اعجاز کام در مظلومان بیدل وی حس ذوق عمل و شوق شهادت پیدا کرد. گروه بائی ایشان برای حق طلبی خلاف ظلم و تهدی نی تیغ و ریاق په میدان جنگ داخل شدند و فتح با حاصل کردند. برای تعمید سیرت بشری و تعمیر شخصیت جامی او در Khande Di Pahul 1699 تعمید حسام (Baptism of the sword) او را کرد. گروه بائی مخلصان از تعمید حسام فیض یاب گشته که هر یک از آنان به تاثیر تعمید آدم نویی گردید.

نور ایمان تمامی بستی شاه را تازگی و صلابت مشکید. از اعمال بطن شاه جرأت و دلیلی و بنی بائی، ثبات و انتقاماری، خدمت گزاری و صدق و خلوص تندر وال شد. بطور استعاره می تو ان گفت که از تاثیر تعمید حسام در وان کنفرانس و فرشتنی اختیار آردند. ما هر علم تاریخ گوکل پند

تارنگ گوید ”در تاریخ ہند گورو گوبند سنگھ اولین کسی است که تصور قومیت استوار کرد و قوم خالصہ آفرید۔“ او خود اور تمدنی خالصہ و بہمگی خالصہ را در خود دید۔ او می فرماید:

خالصہ میرہ روپ ہے خالص۔
خالصہ وضع خالص مکن است۔

گورو گوبند سنگھ در استعمال سیف و قلمہ باہر ترین بود۔ در میدان جنگ تمجیش باسر بای خانگان بازی می کرد۔ در انشائی منظومہ بالامش باللغاظ و کلمات بازی می کرد۔ تو ده مردم که از جادہ و منزل نا آشنا بودند بہ فیض منظومہ باسی او مجاذب آن سوی بدف متعین رہ سپار شدند۔ برای وصول به مقصد ثبت ایشان فرمانبرداری و اطاعت ترک نمود و در خود اثباتی ثبات غیر متزلزل ابراز کردند۔ بر اثر مساعی ایشان نظام اخلاق و جامعه تشکیل اتفاقی یافت۔ ”جات“ که سروده گورو گوبند سنگھ است سلسہ و تلقیق را جسم کند۔ این فتن پارہ شعری از روانی جماش و جدیت فوق العادہ مر تعش است۔ درین منظومہ تنظیم غنائی و تلفیق اصوات با ضرب باب کوس جنگ ہم آبگی دارند۔ درین اشعار امتران مائین تمثال باسی تصوری و پیکر باسی؛ ہمی آنکار است که ارتعاش صدر اشندید کند۔ درین منظومہ بہمگی تنظیم غنائی بر مندر چڑیل اوزان بمن است:

Chhape Chhand	چھپے چند
Bhujang Prayat Chhand	بھجنگ پریات چند
Chachri Chhand	چاچری چند
Bhujang Prayat Chhand	بھجنگ پریات چند
Tera Jor Chachri Chhand	تیرا جور چاچری چند
Bhujang Prayat Chhand	بھجنگ پریات چند
Charpat Chhand	چرپت چند
Rual Chhand	زوآل چند
Madhubhar Chhand	مد سو بھار چند
Chachri Chhand	چاچری چند
Bhujang Prayat Chhand	بھجنگ پریات چند
Chachri Chhand	چاچری چند
Bhagwati Chhand	بھگوتی چند

Chachri Chhand	چاچری چھند
Charpat Chhand	چپت چھند
Rasawal Chhand	رساول چھند
Bhagwati Chhand	بھگوتی چھند
Madhubhar Chhand	مدھوبھار چھند
Harbolmana Chhand	ہربولمنا چھند
Bhujang Parayat Chhand	بھجنگ پریات چھند
Ek Achhri Chhand	ایک اچھری چھند
Bhujang Prayat Chhand	بھجنگ پریات چھند

"جap" منظومہ لاجواب است کہ گور و گوبند سنگھ در آن انکار غامض و تصورات عمیق مطرح کرده است تا مرید انش بربنا کی آن باہب صدق ایمان زندگی کند۔ در مذہب سکھ ازم (Sikhism) ذات برترین کے وحید الاحاد است حقیقت اعلاء ترین است و حقیقت الحقائق است۔ اور کون و مکان محیط است۔ مطلق اذرار ک بشری است و از همه قیود بالاتر است۔ او رراء اور اعاء است و بحر فضل و کرم است۔ او واجب الوجود است و قائم بالذات است و نازاد است۔ او ابدی و نایاب و نتشدی است۔ او که نظری و شبیه ندارد متحرک نہیں و بی حرکت است۔ او کہ نامحمد و دو نایابید است بہرہ نشدنی و نکش نایابی است۔ او کہ جو ہر جسمی است مغلوب نشدنی و انحراف نایابی ریاست۔ او کہ ناقابل تعریف است قادر مطلق و دانندہ ای کل است۔ باداں حقیقی، بصیرت معنوی برکمال ذائق تفکر تو ان کرد۔ در بند اوں گور و گوبند سنگھ فرماید:

"او کہ بی صورت است از علامت باہی جسمی منزہ است و به یقین کیش و ملت و دسته ملیٰ علاقہ ندارد۔ او است کہ بربنا کی پیکر ظاہری و خط و خال ماورائی تو صیف است۔ او است کہ از لی احت است، خود بخور و شن است و لامحمد و داست۔ او است کہ سلطان السلاطین است و بزرگ ترین مطلق است۔ او است کہ فرمان روای عوالم ثلاث (علم سادی، عالم ارضی، عالم زیرین) است خداوند گابر مردمان و ملائک و شیاطین ہم او است۔ ہمکنان معرفی کند کہ واحد المطلق نہ این چیزیں است نہ این چیزیں است۔ کسی متواحد کہ تمامی اسمای او شمار کند۔"

آنچه او کند بواسطه ای آن هر کس بدوم تقدت شور.

در ایات بند ۳۳ مائی خوانیم

او آخر لایتها است.

او آغازبی ابتدا است.

او علت آفرینش است.

او اصل ارتقا است.

در ایات بند ۳۵ ثبت است:

او از غلبه و تسلط مانع است.

او از فنا موارع است.

او را مغلوب نتوان کرد.

او زا از جا بجا منتقل نتوان کرد.

در ایات بند اے واضح درج است:

او بینده ای عظیم است.

او بهگان را در ضبط دارد.

او در بوقوعی ظاهر است.

او کامل مطلق است.

بالاخره می تو ان گفت که ای نفره لاہوتی نمونه بکترین از تمامیت فنی است که از

تا شیر آن مخاصیں صادق خویش را برای غایات عالی ترین وقف کردند و محیط را استین برپا کردند.

گلونت سنگ

سرو د مقدس

در تر فارسی ترجمه ای "جانب"

Chhape Chhand پھپے چھند

به فصل شما

(۱)

اوست که بی صورت است از علامت‌های جسمی منزه است و به نیچ کیش و ملک و دسته‌ای ملی علاقه ندارد.
 اوست که بر بنای پیکر ظاہری و خط و خال ماورای تو صیف است.
 اوست که از لی الحن است خود بخود روشن است و لامحه دو است.
 اوست که سلطان السلاطین است و بزرگ ترین مطلق است.
 اوست که فرمان روای عوالم خلاش (علم سماوی، علم ارضی، علم زیرین) است
 خداوند گابر مردمان و ملائک و شیاطین هم اوست.
 همکنان معزی کنند که واحد المطلق نه این چنین است نه این چنین است.
 کسی نتواند که تمامی انسانی او شمار کند.
 آنچه او کند بواسطه ای آن هر کس بد و ملتقت شود.

Bhujang Prayāt Chhand بھجنگ پریات چھند

(۲)

تجویدی به آنکه او ماورای زمان است.
 تجویدی به آنکه او صاحب کرم است.
 تجویدی به آنکه او بی صورت است.
 تجویدی به آنکه او بی مانند است.

(۳)

تجویدی به آنکه او از حله ای مخصوص با فوق است.
 تجویدی به آنکه او غیر مسئول است.
 تجویدی به آنکه او قالب عشری ندارد.
 تجویدی به آنکه او نازاد است.

(4)

تجویی به آنکه او شکست نایپذیر است.

تجویی به آنکه او فنا ناپذیر است.

تجویی به آنکه او از تعیین موارعه است

تجویی به آنکه او محدود به یک مقام نیست.

(5)

تجویی به آنکه او از کیفر اعمال موارعه است.

تجویی به آنکه او از ماموریت موارعه است.

تجویی به آنکه او بیچون است.

تجویی به آنکه او بی نام است.

(6)

تجویی به آنکه او غیر مغلوب است.

تجویی به آنکه او بی خوف است.

تجویی به آنکه او جنسیده نه شود.

تجویی به آنکه او از حد و نهایت موارعه است.

(7)

تجویی به آنکه او پاک و منزه است.

تجویی به آنکه او از آغاز زمانی موارعه است.

تجویی به آنکه او معدوم تشدی است.

تجویی به آنکه او بی پایان است.

(8)

تجویی به آنکه او جاوید و ماندگار است.

تجویی به آنکه او شکلش ناپذیر است.

تجویی به آنکه او بخشالیش گر است.

تجویی به آنکه او لا محدود است.

(9)

- تجویدی به آنکه او واحد امطلق است.
 تجویدی به آنکه کلاش در کثرت پدیدار است.
 تجویدی به آنکه او از ترکیب غصري ماوراء است.
 تجویدی به آنکه او از وابستگي ماوراء است.

(10)

- تجویدی به آنکه او از حدود شمار ما فوق است.
 تجویدی به آنکه او یکتا و یگانه است.
 تجویدی به آنکه او بستگي به انجام کارها ندارد.
 تجویدی به آنکه او از ملک مخصوص ماوراء است.

(11)

- تجویدي به آنکه او نام خصوصي ندارد.
 تجويدی به آنکه او نیچ خواهش ندارد.
 تجویدی به آنکه او پیکر ندارد.
 تجویدی به آنکه او را نتوان حضرت.

(12)

- تجویدی به آنکه او از تمام حرکات ما فوق است.
 تجویدی به آنکه او از وصف ظاهری ماوراء است.
 تجویدی به آنکه او غیر مرئي است.
 تجویدی به آنکه او گاهی محروم نه شود.

(13)

- تجویدی به آنکه او از رنج و پریشانی ما فوق است.
 تجویدی به آنکه او به کون و مکان محیط است.
 تجویدی به آنکه او را عوالم غلاش تجید کند.
 تجویدی به آنکه او في حد ذاته گنج یکتائی است.

(14)

تجویی به آنکه او را توان پیمود.
 تجودی به آنکه او غیر قابل ادراک است.
 تجودی به آنکه او منع همکنان است.
 تجودی به آنکه او غیر مخلوق است.

(15)

تجودی به آنکه او سر چشمہ ای تماقی صررت است.
 تجودی به آنکه او علّت جمله پیو شگی با است.
 تجودی به آنکه او از همه اختکال یا الوان مافق است.
 تجودی به آنکه او معدوم نشدی است.

(16)

تجودی به آنکه او ورا الوراء است.
 تجودی به آنکه او بر بجزها محیط است.
 تجودی به آنکه او علم زیرین را غمهداری کند.
 تجودی به آنکه او از تکلیف و تائید مستغثی است.

(17)

تجودی به آنکه او از دسته ای خصوصی ماوراء است.
 تجودی به آنکه او به یقیق کیش علاقه ندارد.
 تجودی به آنکه او از قیود بالاتر است.
 تجودی به آنکه او در پیکربانی شغلان حکم فرما است.

(18)

تجودی به آنکه او به دیار خصوصی ربط ندارد.
 تجویی به آنکه او حلہ ای ویژه ندارد.
 تجودی به آنکه او در جای معین بگونت ندارد.
 تجودی به آنکه او را یقیق مادر نزاد.

(19)

تجویی به آنکه او خداوندگار زمان است.

تجویی به آنکه او کریم مطلق است.

تجویی به آنکه او در تمامی پیغمبرها حاضر است.

تجویی به آنکه او تجلیدار نده ای کاینات است.

(20)

تجویی به آنکه او آفریدگار مطلق است.

تجویی به آنکه او فناکننده ای کلی است.

تجویی به آنکه او در جمله ادوار زمان حاضر است.

تجویی به آنکه او همکنان را بجادارد.

(21)

تجویی به آنکه او نور ازلى است.

تجویی به آنکه او سر بر ابدی است.

تجویی به آنکه او قائم بالذات است.

تجویی به آنکه او جمالی مطلق است.

(22)

تجویی به آنکه او پشتیبان همکنان است.

تجویی به آنکه او هر جا حاضر است.

تجویی به آنکه او در همکنان نفوذ کند.

تجویی به آنکه او نکبت را تابود کند.

(23)

تجویی به آنکه او هر مأْنَّ قاهر است.

تجویی به آنکه او صاحب کرم است.

تجویی به آنکه او نبی رئّت است.

تجویی به آنکه او نبی مرگ است.

(24)

بجودی به آنکه او عظیم‌ترین عظم است.

بجودی به آنکه او کنده‌ای هر کار است.

بجودی به آن. او علمت علتها است.

بجودی به آنکه او واجب الوجود است.

(25)

بجودی به آنکه او از ربط خویشاوندی مستغنی است.

بجودی به آنکه او بی خوف است.

بجودی به آنکه او رحیم است.

بجودی به آنکه او کریم است.

(26)

بجودی به آنکه او لامحدود است.

بجودی به آنکه او بزرگ بی‌مانند است.

بجودی به آنکه او سرچشم ای لطف و کرم است.

بجودی به آنکه او مبداء ثروت است.

(27)

بجودی به آنکه او نگهدارنده است.

بجودی به آنکه او فنا‌کننده است.

بجودی به آنکه او آفریننده است.

بجودی به آنکه او نابود‌کننده است.

(28)

بجودی به آنکه او غنی مطلق است.

بجودی به آنکه او پرورنده ای همکنان است.

بجودی به آنکه او کریم مطلق است.

بجودی به آنکه او محافظت‌کننده ای همکنان است.

چاچری چند Chachri Chhand

فصل شانزدهم

(29)

او که واحد مطلق است از ساختهٔ تی مافق است.

شان کماش بی مانند است.

او که واحد مطلق است تزلزل نا پذیر است.

او که واحد بی چون است نازد است.

(30)

او که واحد بی چون است مادرای شرح و بیان است.

او از جامد ای ویژه مافق است.

اوست واحد مطلق که از نام معین بالاتر است.

او بی خواهش و مستقل است.

(31)

او که واحد بی چون است از اندیشه و تعلق مادراء است.

او کامل مطلق است.

او که واحد مطلق است غیر مغلوب است.

او ناترسنده است.

(32)

او در عوالم غلاش محترم است.

کمال او گنج گنج بای است.

او از صفات سه گانه مافق است.

او غیر مخلوق است.

(33)

او آخر لا انتها است.

او آغاز بی ابدا است.

او علّت آفریش است.

او اصل ارتقا است.

(34)

او نا آفریده است.

او از دسته ای ملی مافوق است.

او از اختصاص به عناصر منزه است.

او کمال مطلق است.

(35)

او از غلبه و تسلط نافوق است.

او از فتا ماوراء است.

او را مغلوب نتوان کرد.

او را از جا بجا منتقل نتوان کرد.

(36)

او حامی مستقل است.

او پاور دارم است.

او از زد و خورد ماوراء است.

او از قبود خویشاوندی مستغنی است.

(37)

او از فهم و اوراک بشر نافوق است.

کمال ذا اش را مکمل نتوان دانست.

او پایینده و جاوید است.

او بی نهایت است.

(38)

او از جتو بالاتر است.

او از مقام معین بالاتر است.

او از حدود مکان بالاتر است.

او وجود مطلق است.

(39)

او بی عیب است.
او بی انتہا است.
او از فکر و قیس بالاتر است.
او از حمایت غیر مستغثی است.

(40)

او ورا الوراء است.
او از انفعال بالاتر است.
او از همگی عناصر بالاتر است.
او از تحریک بالاتر است.

(41)

او از تصور بالاتر است.
او از تغیر بالاتر است.
او از مراسم بالاتر است.
او از مراسم عبادت بالاتر است.

(42)

او از خوف و هاس بالاتر است.
او از اصراب بالاتر است.
او از ورطه و عقق بالاتر است.
او از پیاش بالاتر است.

(43)

او از اندازه گیری بالاتر است.
او سرچشمہ ای احسان است.
او در کثرت جلوه پیرا است.
او واحداً مطلق است.

Bhujang Prayāt Chhand بھجنگ پریات چھند

(44)

او واجب الاحرام است۔

او گنج نی پان است۔

او ایزو ایزدان است۔

او از حله ای مخصوص مستغنى است۔

(45)

او مماتِ ممات است۔

او اصل همکنان است۔

او در تمامی موجودات حاضراست۔

او بر جمله طبقات مسلط است۔

(46)

او کاملِ بی چون است۔

او مختار مطلق است۔

او قادرِ مطلق است۔

او کہ شمسِ شموس است معبدو ہمگی است۔

(47)

او نہتاب مہتاب ہا است۔

او آفتاب آفتاب ہا است۔

او نغمہ ای نغمات است۔

او وزن اوزان است۔

(48)

او رقصِ رقص ہا است۔

او آہنگ آہنگ ہا است۔

او صدای صدا ہا است۔

(49)

تجویی به آنکه او کامل ترین است.
 تجودی به آنکه او هیکل جمله موجودات است.
 تجودی به آنکه او پیان آخرین است.
 تجودی به آنکه او ناظم جاوید است.

(50)

تجودی به آنکه او پاک و بی عیب است.
 تجودی به آنکه او مقدس ترین است.
 تجودی به آنکه او سلطان سلاطین است.
 تجودی به آنکه او عالی ترین است.

(51)

تجودی به آنکه او مرتاپ مرتا ضین است.
 تجودی به آنکه او کامل کاملان است.
 تجودی به آنکه او شاه شہبان است.
 تجودی به آنکه او بزرگ ترین است.

(52)

تجودی به آنکه او سيف گردان است.
 تجودی به آنکه او ماهر سلاح است.
 تجودی به آنکه او دانده اي مطلق است.
 تجودی به آنکه او محافظ همگان است.

(53)

تجودی به آنکه او از حله ها مستثنی است.
 تجودی به آنکه او از توهم بالاتر است.
 تجودی به آنکه او بی چون است.
 تجودی به آنکه او حکمفرمای طریق مقدس است.

(54)

تجویی به آنکه او عادل ترین است.
 تجویی به آنکه او مهریان ترین است.
 تجویی به آنکه او جمله ارواح نیک و بد را زیر فرمان دارد.

(55)

تجویی به آنکه او شفای بخش علت هاست.
 تجویی به آنکه او مایه لطف و کرم است.
 تجویی به آنکه او پادشاه پادشاهیان است.
 تجویی به آنکه او صاحب صاحبان است.

(56)

تجویی به آنکه او کریم مطلق است.
 تجویی به آنکه او قدر بخش ما است.
 تجویی به آنکه او نابود کننده ای بیچارگی است.
 تجویی به آنکه او چاره ساز کامل ترین است.

(57)

تجویی به آنکه او افسون افسون هاست.
 تجویی به آنکه او طسم طسم هاست.
 تجویی به آنکه او پروردگار پرورندگان است.
 تجویی به آنکه او شفای شفایها است

(58)

تجویی به آنکه او حق مطلق است.
 تجویی به آنکه او برترانی مقامات محیط است.
 تجویی به آنکه او حقیقی ترین است.
 تجویی به آنکه او بربرهگان مسلط است.

(59)

تجویدی به آنکه او اصل همه کامرانی است.

تجویدی به آنکه او سرچشمه ای حکمت است.

تجویدی به آنکه او در عالم ساوی و عالم ارضی و عالم زیرین بد کاری را نا بود کند.

(60)

تجویدی به آنکه او محرك بر ترین است.

تجویدی به آنکه او نادیده است

تجویدی به آنکه لطفش محافظ همگان است.

تجویدی به آنکه او علت تمامی آفرینش است.

(61)

تجویدی به آنکه او غیر مرئی است.

تجویدی به آنکه او بر ترین و بنی چون است.

تجویدی به آنکه او از حمدوستایش بالاتر است.

تجویدی به آنکه او بر هر عالم تسلط دارد.

تجویدی به آنکه او قوی ترین را مغلوب کند.

بِ فَصْلِ شَاهِ

Chāchri Chhand چاچری چھند

(62)

او در بحرها است.

او در افلاک است.

او از خوف بالاتر است.

او از نزاع و فساد بالاتر است.

(63)

او عظیم ترین است.
او قی و جاوید است.
او از ملک داری بالاتر است.
او از تعیین بالاتر است.

Bhujang Prayāt Chhand بھجنگ پریات چھند

(64)

بجودی به آنکه او لاتینیاتی است.
بجودی به آنکه او نازاد است.
بجودی به آنکه او پیکر و جد آور وارد.
بجودی به آنکه او واجب الاحترام است.
بجودی به آنکه او مایه ای جمله گنجینه است.

(65)

بجودی به آنکه او واحد المطلق است و از اد برتر یقینیست.
بجودی به آنکه او همگان را به ضبط و اختیار دارد.
او را مغلوب نتوان کرد.
او را معذوم نتوان کرد

(66)

بجودی به آنکه او ماوراء زمان است.
بجودی به آنکه او از حمایت ماوراء است.
بجودی به آنکه او همه جا را فراگیرد.
بجودی به آنکه او در هر وضع ظاهری موجود است.

(67)

بجودی به آنکه او سلطان سلاطین است.
بجودی به آنکه او آفریننده ای همگان است.
بجودی به آنکه او بر تمای اقلیم مسلط است.
بجودی به آنکه او نور همه مهتاب ها است.

(68)

تجویدی به آنکه او مزمور مزامیر است.
 تجویدی به آنکه او عشق عشق ها است.
 تجویدی به آنکه او لئگر ہمہ احوال است.
 تجویدی به آنکه او حکم فرمای ہمہ فصول است.

(69)

تجویدی به آنکه او فنای ہمگان است.
 تجویدی به آنکه او علمت زوال است.
 تجویدی به آنکه او والا مقام است.
 تجویدی به آنکه او صاحب حقیقی است.

(70)

تجویدی به آنکه او دانش آخرین است.
 تجویدی به آنکه او قدرت مطلق است.
 تجویدی به آنکه او برہمگان پیروز شود.
 تجویدی به آنکه او تمای کاینات را به ضبط و اختیار دارد.

(71)

تجویدی به آنکه او بیننده ای عظیم است.
 تجویدی به آنکه او ہمگان را در ضبط دارد.
 تجویدی به آنکه او در بوقلمونی ظاهر است.
 تجویدی به آنکه او کامل مطلق است.

(72)

تجویدی به آنکه او در وجود ہمگان نافذ است.
 تجویدی به آنکه او علّت ہر حرکت است.
 تجویدی به آنکه او را توان خست.
 تجویدی به آنکه او صاحب کرم است.

(73)

وجودی به آنکه او مایه ای الطاف بکران است.

وجودی به آنکه او بدی را معصوم کند.

وجودی به آنکه او اعجاز و بر مخفی فرآیند.

(74)

بازی گر جاوید.

قانون قطعی.

وحدث حقيقی.

قادر جاودان.

(75)

قدرت مطلق.

دستور مستقل.

محابر آئین برترین.

قادر اعمال ناشاخت.

(76)

کریم مطلق.

دانای کل.

نور همگانی.

افتقار همکنان.

(77)

اصل هستی کلی

اصل استحکام جاوید.

اصل لظم مستقل.

اصل توکل.

(78)

خدای خدایان.-
سرابدی.-
نای کلی.-
پورنده ای مطلق.-

Ruāl Chhand

ب فصل شما

(79)

ذات ازی.-
شخص مطلق.-
ماورای زاد و مرگ.-
حکم‌نای عوالم شلاش.-
کریم مطلق.-
اصل عروج و زوالی همگانی.-
درهمه جا حاضر.-
ماورای وهم و فریب.-

(80)

ماورای نام خصوصی.-
از مقام معین مستغفی.-
از رنگ و لون منزه.-
هستی ازی.-
ما فوق حیات و تصرف ملکی.-
او به بیچ ملک علاقه ندارد.-
او از رسوم و آداب ظاهیری آزاد است.-
او هر جا حاضر و نافذ است.-
بطور عشق و احسان او همه جا همه سو منتشر است.

(81)

او که از نام و خواهش منزه است از مسکن معین مافق است.
 او که از عمل و تعریف منزه است قادر مطلق است و همگان او را ستایید.
 او که واحد المطلق است در اشکال گوناگون حاضر است.
 او که هستی بی همتا است در مظاہر یو قلمون جلوه بیرا است.

(82)

بهره از عقل بشری مادراء است. متون مقدسه یعنی آکاهی ندارد.
 اوست واحد بی چون که از پیکر غصري و رنگ سیما و کيش و ملت مادراء است.
 اوست واحد بی چون که مادر و پدر ندارد و از تولید و محات مادراء است.
 اوست قادر مطلق که قرص جلاش در عوالم ثلثه دور زند.

(83)

در تمامی طبقات عوالم مرمان بر ذات حق تکلف نمایند.
 اوست شخص او لین که محرك مطلق و پاک ترین و کامل ترین است.
 اوست قائم بالذات که آفریدگار همگان است.
 اوست واحد بی همتا که همگان را محافظت کنده نمیست کند.

(84)

اوست که لافاني و قادر مطلق است مادران زمان و مکان است.
 اوست که نامرئي است از نام و کيش و ملت مادراء است.
 اوست که ماتوق خکل و قالب است از وابستگی بالاتر است.
 اوستگري و كبر و خنوت را معدوم کرد.

(85)

اوست که نا آخرنیده و بی چون است مادرانی ستایش و نظیر است.
 اوست یکتا و بی همتا که شنگري و فربت کارزی را نابود کند.
 اوست لافاني و حيدالحاد که از اجزاي جسماني مادراء است.
 او که کامل مطلق است مالک هر دسته است و محافظت کننده اي همگان است.

(86)

او در همه جا حاضر است.

او قادر مطلق است.

او از ادراک و تعلق ماوراء است.

متوین مقدسه مانند "ویدیها" و "پران ها" جلال ذاتش را اعلام کند.

یعنی یک جوهر حقیقی او را درک نمی کند.

Madhubhār Chhand

ب فصل شنا

(87)

او گنج صفات کمالیه است.

او کم صاحب کرم است تخت گاهش ناقابل شکست است.

او از توصیف و شنا بالاتر است.

او نه سلطان بی مانند است کامل مطلق است.

(88)

او مایه ای دانشی کلی است.

او آخریدگار شب و روز است.

او روحانی است.

او قادر جمله وسائل است.

او شاه شہابان است.

(89)

او شہنشاہ شہنشہابان است.

او نور جمله شوس است.

او ایزد ایزدان است.

او عظیم ترین است.

(90)

او اندر اندران است.
او از همه بزرگ ترین است.
او فقیر ترین فقیران است.
او زمان جمله زمان هاست.

(91)

او از عناصر تربیتی ماوراء است.
او نور مطلق است.
او لایتایی است.
او کسر مقدس ترین است کریم مطلق است.

(92)

جمله مرتاضین ریاضت کش او راستاید.
او از فتایا خواهش مافق است.
او نور انوار قدس است.
بزر او محاب نندی است.

(93)

تمای افعاش حکم ترین است.
هر یک فعل او کامل ترین است.
او شوت مند پر شکوه است.
جلالش رایق یک مخالفت نتواند کرد.

چاچری چند Châchri Chhand

به فصل شما

(94)

مالک عالم ارضی.
نجات جمله آفریدگان.
رحیم مطلق.
لایتایی.

(95)

فنا کشنده-
کردگار مطلق-
از نام خصوصی مافوق-
از خواهش بالاتر-

Bhujang Prayāt Chhand بھجنگ پیات چند

(96)

او اصل جمله آفرینش است-
او مایه ای فنا است-
او اصل شفقت است
او اصل دانش و حکمت است-

(97)

او سر چشمہ ای تماں وجود است-
او سر چشمہ ای افزونی و ترقی است-
او محافظت تماں مخلوق است-
او زمانی عمومی است-

(98)

او حضور جاوید است-
او هستی مطلق است-
او را هر کس کورنش کند-
او بزی همگان خوار بار تهیی کند-

چاچری چند Chāchri Chhand

(99)

او از عدو بی نیاز است
او از دوست مستغفی است
او از فریب بالاتر است.
او از وهم مافق است.

(100)

او از پیکر عصری مافق است.
او از شرهای اعمال آزاد است.
او غیر مخلوق است.
بنج مادر او را نه زاد.

(101)

او ماورایی پیکر نگاری است.
او بی مانند است.
او غیر متفضمن است.
او مقدس ترین است.

(102)

او خدای خدایان است.
او ازلی الوجود است
او نادیده است.
او مغلوب نشدنی است.

بہ فصل شما

(103)

او جوہر جاوید است۔
او وجود فنا پذیر است۔
او ماورائی عمل است۔
او از وہم مافق است۔

(104)

او می تواند کہ در خشندگی آفتاب عقب کشد۔
او معدوم نشدنی است۔
او ذات منور ترین است۔
او از دام ہای دینوی بالاتر است۔

(105)

او اصل جملہ حکومت ہا است۔
او سر چشمہ جملہ دین ہا است۔
او جوہر تابندہ ترین است۔
او از درد مافق است۔

(106)

او آفرید گار کائنات است۔
او مبارز غیر مفتوح است۔
او جمال مطلق است۔
او سر چشمہ ای حکمت است۔

(107)

اوست خدائی ازلی۔
او از شعائر دینی ماوراء است
او از حد معین بالاتر است۔
او کہ قادر مطلق است نیازمند بہ غیر نیست۔

(108)

او کریم مطلق است که همگان را اوامد دهد.
 او شفیق ترین است.
 او پاک ترین است.
 او سر اسرار است.

(109)

او همه گنابان را نایبود کند.
 او شاه شهبان است.
 او علت علت‌ها است.
 او برای همگان وسائل فراهم کند.

(110)

او رحیم‌ترین است.
 او کریم‌ترین است.
 او صاحب همگان است.
 اوست که شر و فساد را نایبود کند.

(111)

او محترم‌ترین است.
 او کریم‌ترین است.
 او عالم کل است.
 او در همه جا حاضر و نافذ است.

(112)

در جمله کشور ها.
 در جمله لباس ها.
 در جمله مملکت ها.
 در جمله خلقت ها.

(113)

در یک خواهی جمله شایان.
 در جمله رویدار ها.
 در جمله مقامات.
 در سر بلندی همگان.

(114)

در جمله دیار ها.
 در جمله کره ها.
 در جمله زمان ها.
 او محافظت کننده ای همگان است.

(115)

او مماتِ همگان است.
 او حیاتِ همگان است.
 در جمله مشکل ها.
 در جمله جانب ها.

(116)

او اصلِ جمله افعال است.
 او اصلِ جمله قلمروها است.
 او اصلِ جمله فناکاری است.
 او اصلِ تمامی محافظت است.

(117)

او اصلِ تمامی قوت است.
 او اصلِ جمله ستیزه کاری است.
 در جمله دهارها.
 او در جمله انوارها (پرتو آنگن است)

(118)

اوست خداوندگار مطلق.
همکنان احترامات خود را به او تقدیم کنند.
هر کس روحا بر او تفکر کند.
او حیات جمله کره هاست.

(119)

او نور بهم آفتاب هاست.
او محترم ترین است.
او اندر اندران است.
او مهتاب مهتاب هاست.

(120)

او کلیم کامل است.
او نهیم کامل است.
او عاقل علام است.
او صاحب کلام است.

(121)

او جیل ترین است.
او متوجه ترین است
او جاوید است.
نظام ساز گار ترین ازو است.

(122)

او مغلوب کننده غنیم است.
او عاجز نواز است.
او عالی ترین است.
او در جمله اقامیم حاضر و موجود است.

(123)

او از جمله آفریدگان آگاهی دارد.
او خوب صفات کمالیه است.
او حافظظ عظیم است.
تمای نوع انسانی عقیدت به او دارد.

(124)

در امواج بی شمار کمالش حکم فرما است.
در رنگ های مرموز اسرار حکمیش پدیدار است.
او دوستدار دوستان است.
او دشمن دشمن است.

(125)

کمال ذاتش ماورایی بیان است.
ذاتش از عناصر ثلثای ماوراء است.
عظمت او پر شکوه است.
او شیرینی هر نوشابه ای بهشتی است.

(126)

کمال ذاتش جاودانی است.
جمالی پون ازوست.
قدرت مطلق ازوست.
او مملات همگان است.

(127)

همگان به او کورش کنند.
او مطلق ولی پون است.
او ابدی الخفا است.
او حسن برترین است.

(128)

او هم ترین است.

او از لی الوجود است.

او از اجزا یا نام معین بالاتر است.

جو آرزو ہای عوالم ثلاث را برآورده.

(129)

او شہنشاہ جملہ کشورها است.

او اصل جملہ پیروزی ہاست.

او ہستی بی چون است.

او محبت بہترین است.

(130)

او در عوالم ثلاث حاضر و نافذ است.

او از لمس یا عیب بالاتر است.

او دوزخ را نایود تواند کرد.

او محرک مطلق است.

(131)

اوست گی جاوید.

عظمت او ابدی است.

او اصل تمامی مسرت است.

او یکتا و بی ہمتا است.

(132)

او ماورائی شرح و بیان است.

او از ساخت عصری بالاتر است.

او داندہ ترین است.

او جلال مطلق است.

(133)

او قطع نشدنی است.
او از اجزا مافق است.
او از حله ای مخصوص مستغنی است.
او از حد شمار بالاتر است.

(134)

او ماوراء افعال رسمی است.
او از توهمندی بالاتر است.
او از آغاز ماوراء است.
او از پیان آزاد است.

(135)

او از فیروزمندی بالاتر است.
او از حمایت مستغنی است.
او از ترکیب عناصر ماوراء است.
او از جنبش و تحریک مافق است.

(136)

او معدوم نشدنی است.
او قادر بی چون است.
او از وهم بالاتر است.
او از تیرگی ماوراء است.

(137)

او از آرزو بالاتر است.
او از علاقه مندی بالاتر است.
او لاقافی است.
او نوی جاوید است.

(138)

او از درد ماوراء است
او از حُشْم و شهوت بالاتر است.
او از ترکیب پیکری منزه است.
او نامرئی است.

(139)

او از شمار مافوق است.
او از رسم بالاتر است.
او از تکلیف مستغثی است.
او از متار که غیر متاثر است.

(140)

او غیر مخلوق است.
او از اوراک و تعقل ماوراء است.
او ابتدای همگان است.
او برای زیکان و سامیل فراهم کند.

(141)

واجب الوجود.
از لی وابدی.
نماز او.
اصل همکنان.

Charpat Chhand چپت چند به فصل ثنا

(142)

فنا کننده ای همگان.
بهمه چارمنده و حاضر.
از دسته ای طلاق ماوراء
داننده ای کامل.

(143)

آفریدگار ہمگان۔
اصل فنا ہمگان۔
اصل تمای حیات۔
اصل نیرو مندی ہمگان۔

(144)

در ہمہ اعمال۔
در ہمہ کیش ہاد دستہ ہا۔
باہمگان متصل۔
اصل نجات ہمگان۔

Rasāval Chhand رسائل چند ب فصل ثما

(145)

تجویدی ب آنکه او نابود کننده ای دوزخ است۔
تجویدی ب آنکه او نوب مطلق است۔
تجویدی ب آنکه او از پیکر غصري ماوراء است۔
تجویدی ب آنکه او جمال مطلق است۔

(146)

نابود کننده ای شر و فساد۔
حالم جملہ آفریدگان۔
وقت دقائق۔
عالی ترین۔

(147)

از تغیر یاف ہاد دستہ بندی با ماوراء۔
 قادر و مختار عوالم شایخت۔
ہستی جاوید۔
ھیکل کامل۔

(148)

از اولاد و جامعه بالاتر۔
از دوستان و دوستداری بالاتر۔
از تمایی روابط بالاتر۔
از فرقه بندی و کیش ہا بالاتر۔

(149)

بی مانند۔
بی هتما۔
بی چون ولاحدود۔
جلیل مطلق۔

(150)

همه وقت ہمہ جا حاضر۔
خہبور جاوداں۔
مرکز تسلیم و تواضع۔
کلام مطلق۔

(151)

حکمت مطلق۔
جمال برترین۔
کارپرداز کامل ترین۔
سبب ساز لاثانی۔

(152)

اوست رازق مطلق۔
اوست نجات بخش ہرزی روئ۔
او شفیق ترین است۔
جلالش خیرہ کند۔

(153)

او جمله دشمنان را معدوم کند.

او عاجز نواز است.

اوست مبارز مطلق که مخالفت حرفیان را بکم زند.

او از خوف و اضطراب بالاتر است.

(154)

او پاک و مقدس است.

او هرجا و هرگز حاضر است.

او دشمنان را نایبود کند.

او مشق مطلق است.

(155)

کلمه ای هر زبان.

قادر هر تقدیر.

نایبود کننده ای دوزخ.

پیش گاه بهشت.

(156)

او به همه جانب حاضر است.

او هم آهنجگی کامل است.

همگان صدقی عقیدت بر او متهر کر کنند.

هر کس از فرشتش برخوردار باشد.

(157)

از آغاز بی ابتداء او ایزدان و خداوندگار بتمکنان است.

او بزرگ ترین است.

او به ملت مخصوص علاقه ندازد. کما لش ماورای شرح و بیان است.

او از حله ای ویژه بالاتر است.

(158)

او بر زمین و آسمان مختار مطلق است.
او مالک ایمان است.
او کریم کامل است.
او صاحب جرات است.

(159)

او نور ازل است.
او شیم خوشبو ترین است.
اوست باحیکل لاثانی.
او جلیل ترین است.

(160)

و سعت غیر محدود.
و ایستاده است.
و هستی بی چون.
و شخص جاوید.

مدھو بھار چند Madhubhār Chhand

ب فصل شما

(161)

معبد زبان.
صاحب صفات اکمل.
یق و شمن او را نایود نتواند کرد.
اوست قادر مطلق که لافانی است

(162)

هر بشر بر ذاتش تکر کند.
روح هر یک به او کو نش کند.
او در تمامی کره با شہنشاہ مطلق است.
در هر حالت او بزرگ ترین است.

(163)

اوست خداوندگارِ ابدی که نازاد است.
او قائمِ بالذات است.
او روشنیِ قلوبِ همگان است.
او قادرِ ارض و بحر است.

(164)

کامل مطلق.
تحت گاهش پر شکوه.
محترم ترین.
مشفیق مطلق.

(165)

او از قالبِ ماوراء است.
او هرجا موجود است و یعنی مادر او را نه زاد.
در جمله کشورها او بزرگ‌ترین است.
اولاًیت‌های است.

(166)

حکمتِ باطن
صاحبِ افضل.
آفریده گار.
مالک و مختار جمله و سایل.

(167)

حضورِ مطلق.
ماورایی شرح و بیان.
ماورایی اندیشه و تعقل.
ماورایی زمان.

(168)

او در هر مسکن محبود است.
هر کس قلبًا بر او تفکر کند.
او حی جاوید است.
او هر جا و هر سو حاضر است.

(169)

او ماورایی چون و چرا است.
کماش ماورایی رذ و انکار است.
او نوازش گر بی هستا است.
او صاحب نوازش نیکران است.

(170)

دستور او دقیق و نامرقی است.
در کارها مشیت او پدیدار است.
او جرات مند ترین است.
او کریم مطلق است.

هر بول بنا چند Harbolmanā Chhand

به فصل شما

(171)

او حیم است.
اوست قادر مطلق که عدد را نابود کند.
او مبارز مطلق است.
او جلیل مطلق است.

(172)

اوست خداوند گار کایبات.
او خداوند گار برترین است.
او مبارز بزرگ ترین است.
او نجات دهنده ای مطلق است.

(173)

اوست که تکیه گاه عالم ارضی است.

اوست که علت جهان است.

اوست که اصل تفکر و ادراک است.

اوست که اصل تمایی دانش است.

(174)

اوست محافظت کننده.

اوست آفریدگار مطلق.

او قریب ترین است.

او نایبود کننده است.

(175)

او اصل تمایی رحم و کرم است.

او اصل جمله آفرینش است.

او خداوندگار همگان است.

او مالک و مختار عالم ارضی است.

(176)

او درکاینات حاضر و نافذ است.

او جمله نادانی را نایبود کند.

او مشقق ترین است.

او دورترین دور تریان است.

(177)

ذائق مرکز تفکر و تعقل است.

او توجه را ادامه دهد.

او واجب الوجود است. کسی او را نیا فریده است.

او زلال زلال با است.

(178)

او جوهر نوش، است.
او کریم مطلق است.
او قائم بالذات است.
او تکیه گاه کاینات است.

(179)

اوست مطلق بی چون که غیر محدود است.
او ایزد ایز دان است.
او ماورای شکل و صورت است.
او جوهر بقای دوام است.

(180)

او آفریدگار عجایب است.
او شیرین ترین است.
او صادب بزرگ ترین است.
او بیدارش را معدوم کند.

(181)

او خداوندگار آفرینش است.
او صاحب رحم و کرم است.
او شاه بزرگ ترین است.
او نجات و هنده ای مطلق است.

(182)

اوست خداوندگار بی چون.
او سلسه ای زاد و مرگ را منقطع کند.
بر و شمان او خست گیر است
تمامی آفریدگان او را پرستند.

(183)

او پاک ترین است.
او کامل مطلق است.
او آفریدگار همگان است.
او علت هر افتخاری است.

(184)

اوست مطلق بی چون.
اوست روح ابدی.
او خود مختار است.
او جلیل برترین سات.

بھجنگ پریات چھند Bhujang Prayāt Chhand

(185)

بھودی به آنکه او شمس جمله شموس است.
بھودی به آنکه او مهتاب جمله مهتاب ها است.
بھودی به آنکه او شاه شاہان است.
بھودی به آنکه او اندر اندران است.
بھودی به آنکه او علت جمله ظلمت و نور است.
بھودی به آنکه او تمامیت تمام ها است.
بھودی وہ آنکه او ختم ختم ها است.

(186)

بھودی به کرد گار مطلق.
بھودی به ظلت و نور.
بھودی به حق و نور.
بھودی به آنکه او هستی مطلق است.
او از جمله سلسله ای علت و معلول ماوراء است.

او بیوگای ابدی است.
او حکمت مطلق است.

تجویدی به آنکه او منزه منزه ها است.
تجویدی به آنکه او تفکر جمله تفکر ها است.

(187)

تجویدی به آنکه او کردگاه بزرگ ترین است.
تجویدی به آنکه او تمامی حکمت است.

تجویدی به آنکه آفریدگان را جمله و سایل فراهم کند.
تجویدی به آنکه او جمله آفریدگان را محفوظ کند.

تجویدی آنکه او تمامی علل ها است.

تجویدی به آنکه او آفریننده ای مجرما است.
تجویدی به آنکه او تمامی سکون است.

تجویدی به آنکه او ایزد ایزدان و ابدی جاوید است.
تجویدی به آنکه او گنج گنج ها است.

(188)

تجویدی به آنکه او پاک ترین است.
تجویدی به آنکه او کامل ترین است.

تجویدی به آنکه او مرکز خواهش و منزست همگان است.
تجویدی به آنکه او از تعریف و تشخیص بالاتر است.

تجویدی به آنکه او از وضع معین بالاتر است.
تجویدی به آنکه او عالم شلاش را نابود کند.

تجویدی به آنکه او در ازمته شلاش جاری است.
تجویدی به آنکه او از جمله خواهش با بالاتر است.

تجویدی به آنکه او از توهمند بالاتر است.

Ekachhri Chhand ایک اچھری چند

(189)

غیر مغلوب۔
لاثان۔
بی خوف۔
بی اضطراب۔

(190)

نزاو۔
از تحریک ماوراء۔
غیر مفتوح۔
ہر جا و ہر سو حاضر۔

(191)

از بزمیت بالاتر۔
از فتا ماوراء۔
نادیہ۔
 قادر کیيات۔

(192)

ماورائی زمان۔
ماورائی وہم و فریب۔
از پیکر ظاہری بالاتر۔
از وضع غصری مافق۔

(193)

از کارکردگی آزاد۔
از خواہش بالاتر۔
از مھیاں بالاتر۔
تعلیل نارفتی۔

(194)

اوست مستغنى و فناکنده همگان.
تاديب نشدنی.
از آغاز ماوراء.
از دعای خیر بالاتر.

(195)

از وابستگی بالاتر.
از ریگ آزاد.
از صورتِ معین ماوراء.
از علامتِ پیکری بالاتر.

(196)

آزاد از اجر کارها.
از شک بالاتر.
از مسؤولیت ماوراء.
لاغانی.

Bhujang Prayāt Chhand بھجنگ پریات چند

(197)

تجویدی به آنکه او مختار کاینات است.
تجویدی به آنکه او هر جا و هر سو حاضر است.
او در هستی هر یک نافذ است.
تجویدی به آنکه او در انواع مظاهر مستقر است.
او فناکنده ای جمله بدکاری است.
او از عمل و خواهش بالاتر است.
او علیت تمامی عالم وجود است.

(198)

تجویی به آنکه او حق المطلق است.
 او مایه ای برکات است.
 او فنا کننده ای دشمنان است.
 او در جمله کره ها حاضر و نافذ است.
 او علت جمله کردگی ها است.
 او مشقق مطلق است.
 او رحیم برترین است.

(199)

تجویی به آنکه او در اطراف اربعه حاضر و نافذ است.
 او قادر مطلق است.
 او قائم بالذات است.
 او جو هر ہر پیکر موجود است.
 تجویی به قادر زمان.
 تجویی به آنکه او کریم مطلق است.
 تجویی به آنکه او حامی جاوید است.
 تجویی به آنکه او بی چون و بی چگونه است.

متن "جاپ" بجزء فارسی^۱

سری کھ و اک پاٹناہی، دسویں۔

چھپے چند۔ تو پر ساو۔

چک چن از برن جات از پات نہن جهہ۔

روپ رنگ از ریکھ بھیکھ کوونہ سکت کیہے۔

اچل مورت انھو پر کاس اجنون کجھے۔

کوٹ اندر اندران شاہ شہان گئے۔

تر بھون مہیپ سر تر اسر نیت بن ترن کہت۔

تو سرب نام کھنے کون کرم نام برنت سُخت۔

(1)

بھنگنگ پریات چھند۔

نمستنگ اکالے۔

نمستنگ کرپالے۔

(2)

نمستنگ انوپے۔

نمستنگ ازوپے۔

نمستنگ ایکھی۔

نمستنگ ایکھی۔

(3)

نمستنگ اکائے۔

نمستنگ اکائے۔

نمستنگ ایخنجے۔

نمستنگ ایخنجے۔

(4)

نمستنگ اٹھائے۔

نمستنگ اٹھائے۔

نمستنگ اوھ منگ۔

نمستنگ اکرمنگ۔

(5)

نمستنگ اوھامنگ۔

نمستنگ ابامنگ۔

نمستنگ اجھیتے۔

نمستنگ اجھیتے۔

(6)

نمستنگ اوڑھاہے۔

نمستنگ اباہے۔

نمستنگ اٹادے۔

نمستنگ ائیلے۔

(7)

نمستنگ اگادھے۔

نمستنگ اچھیدے۔

نمستنگ ایخنجے۔

نمستنگ ایخنجے۔

(8)

نمستنگ اپارے۔

نمستنگ اوارے۔

^۱ از صفحہ ۴۷ تا صفحہ ۸۵ سند رنگا۔ اپریل ۱۹۸۱ء۔ ایس۔ ٹی۔ پی۔ ہی۔ امرت سر۔

	نہستگ انسکے۔	نہستگ س۔ ایکے۔
(9)	نہستگ اجوہے۔	نہستگ ابھوتے۔
	نہستگ بربھرے۔	نہستگ بربکرے۔
(10)	نہستگ فریخیے۔	نہستگ فردیسے۔
	نہستگ فرکامے۔	نہستگ فرناٹے۔
(11)	نہستگ فرھاتے۔	نہستگ فروھات۔
	نہستگ فرخوت۔	نہستگ فرذھوت۔
(12)	نہستگ فوکے۔	نہستگ فولے۔
	نہستگ فھپے۔	نہستگ فرتاپے۔
(13)	نہستگ فدھانے۔	نہستگ فرمانے۔
	نہستگ فابھے۔	نہستگ فاگاہے۔
(14)	نہستگ فارٹ۔	نہستگ فتربرگ۔
	نہستگ فچھے۔	نہستگ پر جھوگے۔
(15)	نہستگ فاٹکے۔	نہستگ فارٹکے۔
	نہستگ فرنے۔	نہستگ فنگ۔
(16)	نہستگ فرامے۔	نہستگ فلامے۔
	نہستگ فپاتے۔	نہستگ فاجات۔
(17)	نہستگ فعجے۔	نہستگ فنجے۔
	نہستگ فاھیے۔	اویسٹ فیت۔
(18)	نہستگ فرباء۔	نہستگ فردوھات۔
	فوسرب دیالے۔	فوسرب کالے۔
(19)	فوسرب بھوپے۔	فوسرب روپے۔
	فوسرب تھاپے۔	فوسرب کھاپے۔
(20)	فوسرب پالے۔	فوسرب ب کالے۔
	نہستگ ابھوے۔	نہست دیوے۔
(21)	نہستگ سنتے۔	نہستگ انش۔

	نوسرب بھونے۔	نوسرب گونے۔
(22)	نوسرب بھنگے۔	نوسربی رنگ۔
	نمیست دیا لے۔	نمکال کا لے۔
(23)	نمیتگ امر نے۔	نمیتگ ابر نے۔
	نمیتگ کر تارنگ۔	نمیتگ چرارنگ۔
(24)	نمیست ابندھے۔	نوسرب دھندھے۔
	نمیتگ بربا کے۔	نمیتگ برسا کے۔
(25)	نمیتگ کریے۔	نمیتگ رجیے۔
	نمیتگ ہمیتے۔	نمیتگ انتتے۔
(26)	نمیتگ سہا گے۔	نمیست را گے۔
	نوسرب پوکھنگ۔	نوسرب سوکھنگ۔
(27)	نوسرب ہرتا۔	نوسرب کرتا۔
	نبو جوگ بھو گے۔	نبو جوگ جو گے۔
(28)	نوسرب پر لے۔	نوسرب دیا لے۔

	چاچڑی چھنڈ۔ تو پر سادا۔	
	ا روپ ہیں۔	اروپ ہیں۔
(29)	ا جو ہیں۔	اجو ہیں۔
	ا یکھ ہیں۔	ا یکھ ہیں۔
(30)	ا کام ہیں۔	انام ہیں۔
	ا نھے ہیں۔	ادھے ہیں۔
(31)	ا بھیت ہیں۔	اجیت ہیں۔
	ا ندھان ہیں۔	ترمان ہیں۔
(32)	ا سرگ ہیں۔	تربرگ ہیں۔
	ا ناد ہیں۔	انمل ہیں۔
(33)	ا جاد ہیں۔	اجے ہیں۔

		اجنم ہیں۔
(34)	اپرن ہیں۔	ابھرن ہیں۔
	انجھن ہیں۔	انچن ہیں۔
(35)	انچنچھ ہیں۔	انچوچھ ہیں۔
	رفق ہیں۔	عیق ہیں۔
(36)	انبدھ ہیں۔	ادھندھ ہیں۔
	رسوچھ ہیں۔	رزوچھ ہیں۔
(37)	اجال ہیں۔	اکال ہیں۔
	اجاہ ہیں۔	الاہ ہیں۔
(38)	مہنت ہیں۔	انتت ہیں۔
	ترسریک ہیں۔	الیک ہیں۔
(39)	اسنھھ ہیں۔	زرنھھ ہیں۔
	اجنم ہیں۔	اگم ہیں۔
(40)	اچھوت ہیں۔	اکھوت ہیں۔
	اوک ہیں۔	اوک ہیں۔
(41)	اپرم ہیں۔	اکرم ہیں۔
	ابھیت ہیں۔	اجیت ہیں۔
(42)	اگاہ ہیں۔	اتھاہ ہیں۔
	ندھان ہیں۔	امان ہیں۔
(43)	پھر ایک ہیں۔	انیک ہیں۔

بھنگ پریات چند

	نمورب مانے۔
(44)	نمورب دیوے۔
	نمورب کالے۔
(45)	نمورب گونے۔

		اُنگلی اٹاتھے۔
(46)	نمو بھان بھانے۔	نمو مان مانے۔
	نمو چندار چندارے۔	نمو بھان بھانے۔
(47)	نمو تان تانے۔	نمو گیت گیتے۔
	نمو ناد نادے۔	نمو بڑت بڑتے۔
(48)	نمو باد بادے۔	نمو پان پانے۔
	ستی سروپے۔	اُنگلی اٹائے۔
(49)	ستی دھھوتے۔	پر بھنگلی پرماتھے۔
	کلنگ بنے کلنگی سروپ۔	نمو راج راجیشورنگ پرم روپ۔ (50)
(50)	نمو جوگ جوگیشورنگ پرم سدھے۔	نمو راج راجیشورنگ پرم برداھے۔ (51)
	نمو ستر پانے۔	نمو اسٹر بانے۔
(52)	نمو پرم گیتاں۔	نمو لوک ماتاں۔
	اُبھیل ابھری ابھوکی ابھگت۔	نمو جوگ جوگیشورنگ پرم جستھت۔ (53)
	نمونہت ناداینے کروز کرستے۔	نمو پریت اپریت دیجے سدھرستے۔ (54)
	نموروگ ہے، نمود راگ روپ۔	نموساہ ساہنگ نموجوپ بھوپ۔ (55)
	نمود وال دانت نمومان مانے۔	نمود وال دانت نمیتالگ سنانے۔ (56)
	نموم منز منزرنگ۔	نموجنز جنزرنگ۔
(57)	نموم اسٹ اسٹ۔	نموم تمنز تمنزرنگ۔
	سدما سچداند سر ہلکم پرتاسی۔	انوپے ازوپے سمتل فواسی۔ (58)
	سدما سدھدا بددھدا بردھ کرتا۔	اوھے ارڈھ ارڈھنگ اھنگ اوھ برتا۔ (59)
(60)	پرگنگ پرم پرمیشورنگ پروچھ پالنگ۔	سدما سر بدھا سدادیانگ۔
(61)	اچھیدی اچیدی اناہنگ اکامنگ سمسٹو پراجی سمسٹ سمنگ۔	

تیرا جور۔ چاچری چھند۔

- (62) جے ہیں۔ تھلے ہیں۔ ابھیت ہیں۔ اسٹتھے ہیں۔
 (63) پر بھو ہیں۔ انو ہیں۔ اویس ہیں۔ ابھیس ہیں۔

بھنگ پریات چھند۔

		اگاد ہے اباد ہے۔
(64)	اندی سروپے۔	نمودرب مان۔
	ستی ندھان۔	نمستونگ زناتھ۔
	نمستونگ پرمانتھ۔	نمستونگ انجنے۔
(65)	نمستونگ اینجے۔	نمستونگ اکالے۔
	نمستونگ لپالے۔	نمودرب دینے۔
(66)	نمودرب بھیسے۔	نمودراج راجے۔
	نمودراج سابجے۔	نموداه ساہے۔
(67)	نموداه ماہے۔	نمودو گیت گیت۔
	نمودو پریت پریتے۔	نمودو روکھ روکھ۔
(68)	نمودو سوکھ سوکھے۔	نمودو سرب روگے۔
	نمودو سرب بھوجے۔	نمودو سرب جیتگ۔
(69)	نمودو سرب بھیتگ۔	نمودو سرب گیانگ۔
	نمودو پرم نانگ۔	نمودو سرب منترنگ۔
(70)	نمودو سرب جنترنگ۔	نمودو سرب درسنگ۔
	نمودو سرب کرمنگ۔	نمودو سرب رلگے۔ تر
(71)	بھنگ آئنگ۔	نمودو جیو جیونگ۔
	نمودو بیج ییج۔	اکھے آئنگ۔
(72)	سمستونگ پرجنے۔	کرپالنگ سروپے کلر منگ پرتاسی سدا سربداردھ بدھنگ نوای۔ (73)

چرپٹ چھند۔ تو پرساد۔

		انہرت کرے۔
	انہرت اہمے۔	اکھل جوگے۔
(74)	اچل بھوگے۔	اچل راجے۔
	اٹل ساتے۔	اکھل دھرمنگ۔
(75)	الکو کرمنگ۔	

	سربنگ گیاتا۔	سربنگ داتا۔
(76)	سربنگ بھانے۔	سربنگ بھانے۔
	سربنگ پرانگ۔	سربنگ پرانگ۔
(77)	سربنگ چلتا۔	سربنگ ہشکلتا۔
	سربنگ بھیوگ۔	سربنگ دیونگ۔
(78)	سربنگ پالے۔	سربنگ کالے۔

رُوآل چھند۔ تو پرساد۔

	آد روپ انا د مورت اجوان پر کھ اپار۔	سرب مان ترمان دیوا بھیو آو اوار۔
	سرب پالک سرب گھاٹک سرب کوپن کال۔	سرب تتر برائجی اوڈھوت روپ رسال۔
(79)	نام خام نه جات جا کر روپ رنگ نہ رکیه۔	جتن تتر دسا وسا ہوئے مکھلیو انوراگ۔
	او پر کھ ادار مورت اجوان آوش اسکیه۔	نام کام بھین ہٹھت دھام ہوں نہہ جاو
	دلیں اورنہ بھیں جا کر روپ رکیہ نہ راگ۔	سرب مان سرب ترمان سدیو مانت تاہ۔
(80)	دیو بھیو نہ جان ہی جہہ بید بید اور کتیب۔	ایک مورت ایک درسن کین روپ ایک۔
(81)	روپ رنگ نہ جاتش پات سُخان ای کیہ جیب۔	کھیل کھیل اکھیل کھیل انت کو پھر ایک۔
	تات مات نه جات جا کر جنم مرن بھین۔	چکر کبر بھرے چڑھے چک مان ہی پر تین۔
(82)	لوک چودہ کے بکھے جگ جا پ ہی جہہ جا پ۔	آو دیو انا دش مورت تھا پیو ہے جہہ تھا پ۔

- (83) پرم روپ پنیت سورت پورن پر کھ لپار۔
 سرب بسو رچبو سیکھو گڑن بخجن ہار۔
 کال ہین کلاں جنگتِ اکال پر کھ ادمیں۔
 دھرم دھام س بھرم رہت ابھوت اللہ امیس۔
- (84) رنگ راگ ن رنگ جاکھ جات پات نہ نام۔
 گرب گنج دست بخجن ملکتش دل اک کام۔
 آپ روپ عین ان استت ایک پر کھ اودھوت۔
 گرب گنج سرب بخجن آدش روپ انوت۔
 انگ ہین ابھنگ انتم ایک پر کھ لپار۔
- (85) سرب لایق سرب گھا۔ اک سرب کو پرت پار۔
 سرب گنتا سرب ہنتا سرب تے انھیکھ۔
 سرب ساستر نہ جان ہی جہہ روپ رنگ از رکیھ۔
 پرم بید پران جاکھ نیت بھاگھت نیت۔
- (86) کوش سمرتی پران ساستر نہ آدای وہ چت۔

- مدھو بھار چھند - تو پرساد۔
 گن گن ادار۔
 مہما لپار۔
- (87) آسن ابھنگ۔
 اپما انگ۔
- (88) انھ پر کاس۔
 ندن اناس۔
- (89) آجان باد۔
 ساہان ساہ۔
- (90) راجان ران۔
 بھانان بھان۔
- (91) دیوان دیو۔
 اپما مہان۔
- (92) اندران اندر۔
 بالان بال۔
- (93) رنگان رنگ۔
 کالان کال۔
- (94) انبھوت انگ۔
 آبھا ابھنگ۔
- (95) گست میت لپار۔
 گن گن ادار۔

	زندگی نکام۔	من گن پر نام۔
(92)	مت گت اکھنڈ۔	ات دُت پر چنڈ۔
	آدرش۔ یاد ہرم۔	آلس۔ یا کرم۔
(93)	ان ڈنڈ باذھ۔ یا۔	سربا بھرناڑھ۔ یا۔

چاچری چند۔ تو پرساد

(94)	گندے۔ مکنڈے۔ اوارے۔ اپارے۔
(95)	ہری انگ۔ کری انگ۔ برتائے۔ اکامے۔

بھنگ پریات چند۔

	چتر چکر ہرتا۔	چتر چکر کرتا۔
(96)	چتر چکر دانے۔	چتر چکر دانے۔
	چتر چکر بھرتی۔	چتر چکر درتی۔
(97)	چتر چکر کالے۔	چتر چکر پالے۔
	چتر چکر واسے۔	چتر چکر پاسے۔
(98)	چتر چکر دایے۔	چتر شکر مائیے۔

چاچری چند۔

(99)	نہ بھر منگ نہ بھترے۔	نہ سترے نہ مترے۔
(100)	انہنگ۔ نہ کائے۔	نہ کر منگ۔ نہ کائے۔
(101)	پرے ہیں۔ پورتے۔	نہ چترے۔ نہ مترے۔
(102)	اور سے۔ اکرے۔	پر تھی سے۔ اولیئے۔

بھگوتی چند۔ تو پرساد کھتھتے۔

(103)	کہ آجھنچ دیے۔	کہ آجھنچ دیے۔
	کہ آجھنچ بھرے۔	کہ آجھنچ کرے۔

- کہ آہنگ لوکتے۔
 کہ اودھوت پرنے۔
 کہ راجلگ پر بجا میں۔
- (104) کہ بخوت کرنے۔
 کہ دھرمٹ دھا میں۔
 کہ آسک برلنے۔
- (105) کہ سربا اخترنے۔
 کہ پھرٹنگ چھتری میں۔
 کہ جگتنگ ترتی میں۔
- (106) کہ انجو انوپے۔
 کہ آپ اکھیو میں۔
 کہ برینٹ سروپے۔
- (107) کہ ایکے اوھینے۔
 کہ رجیے رہا کے۔
 کہ روزی رزانے۔
- (108) کہ غیب الغیب میں۔
 کہ شاہان شاہ میں۔
 کہ پاک بی عیب میں۔
- (109) کہ روزی دہند میں۔
 کہ کرمنگ کریم میں۔
 کہ عفو اللناہ میں۔
- (110) کہ سربنگ کلی میں۔
 کہ سربرت دانیے۔
 کہ کارن کند میں۔
- (111) کہ سربرت بھونے۔
 کہ سربرت بھی۔
 کہ رازق رحیم میں۔
- (112) کہ سربرت ساچے۔
 کہ سربرت لینے۔
 کہ سربرت راجے۔
- (113) کہ سربرت بھاہو۔
 کہ سربرت بھی۔
 کہ سربرت جاہو۔
- (114) کہ سربرت پالے۔
 کہ سربرت گلتا۔
 کہ سربرت دلیتے۔
- (115) کہ ش سربرت پیکھی۔
 کہ ش سربرت پیکھی۔
 کہ سربرت نہیکھی۔
- (116) کہ سربرت رائے۔
 کہ سربرت پوکھے۔
 کہ سربرت سوکھے۔

	کہ سر بر تر پرانگ۔	کہ سر بر تر ترانگ۔
(117)	کہ سر بر تر بھیسے۔	کہ سر بر تر دلیسے۔
	سدیونگ پر دھانیئے۔	کہ سر بر تر مائیے۔
(118)	کہ سر بر تر تھا پیے۔	کہ سر بر تر چاہیے۔
	کہ سر بر تر مانے۔	کہ سر بر تر بھانے۔
(119)	کہ سر بر تر چندرئے۔	کہ سر بر تر اندرئے۔
	کہ پرمگ فتحے۔	کہ سر بندگ کلیمے۔
(120)	کہ صاحب کلانے۔	کہ عاقل علاۓ۔
	تمام الرجو(ع) ہیں۔	کہ حسن اہم ہیں۔
(121)	سلیخت مدائے۔	بیش السلام ہے۔
	غیرب الپرستے۔	غیم الشکتے۔
(122)	زمین الزمانے۔	بلند المکانے۔
	رجوالندھانے۔	تمیز التماۓ۔
(123)	رجاں اک یقینے۔	حریف لعظمے۔
	اہمید ہیں۔ اہنگ ہیں۔	ایک الشرک ہیں۔
(124)	غیم الخراج ہیں۔	عزیز النواز ہیں۔
	تر کست بحوث ہیں۔	زر۔ اکت سروپ ہیں
(125)	خجست سدھا ہیں۔	پر جھوگٹ پر بھا ہیں۔
	اہمیدی انوپ ہیں۔	سدیونگ سروپ ہیں۔
(126)	سدا سرب ساج ہیں۔	سمتو پراج ہیں۔
	سدیوں اکام ہیں۔	سمست السلام ہیں۔
(127)	اگادھ ہیں انوپ ہیں۔	زر بادھ سروپ ہیں۔
	اناوسرو پے۔	او۔ اگ۔ آو روپے
(128)	تر بھگی تر کامے۔	ا۔ نگی اناۓ۔
	اگنجھ اگادھے۔	تر بر گنگ تر بادھے۔
(129)	س سربا انوراگے۔	سہنگ سرب بھاگے۔

- اچھی ہیں اچھوت ہیں۔ تر بھگت سروپ ہیں۔
کہ زنگ پناس ہیں۔
- (130) پر تھی۔ اُل پر داس ہیں۔ سروکت پر بھا ہیں۔
- سدویونگ سدا ہیں۔
- (131) پر جگت انوپ ہیں۔ بھگت سروپ ہیں۔
- زروکت سدا ہیں۔
- (132) پر جگت انوپ ہیں۔ آن۔ اکت سروپ ہیں۔

چاچری چھند۔

- ابھنگ ہیں۔ انگ ہیں۔ ابھک ہیں۔ الیکھ ہیں۔
ابھرم ہیں۔ اکرم ہیں۔ اناد ہیں۔ جگاد ہیں۔
- (133) (134)
- انے ہیں۔ ائے ہیں۔ ابھوت ہیں۔ اوھوت ہیں۔
اناس ہیں۔ اوس ہیں۔ ابھوت ہیں۔ اوھوت ہیں۔
- (135) (136)
- ابھگت ہیں۔ برکت ہیں۔ اناس ہیں۔ پر کاس ہیں۔
نخنت ہیں۔ سُنعت ہیں۔ الکھ ہیں۔ اوکھ ہیں۔
- (137) (138)
- الیکھ ہیں۔ انھیکھ ہیں۔ اڑھاہ ہیں۔ آگاہ ہیں۔
اسنھ ہیں۔ الگھ ہیں۔ انس ہیں۔ اناد ہیں۔
- (139) (140)
- امنت ہیں۔ سُمنت ہیں۔ اجات ہیں۔ اجاد ہیں۔
امنت ہیں۔ سُمنت ہیں۔ اجات ہیں۔ اجاد ہیں۔
- (141)

چرپٹ چھند۔ تو پرساد۔

- سر بنگ بنتا۔ سر بنگ گنتا۔ سر بنگ کھیتا۔ سر بنگ گیاتا۔ (142)
- سر بنگ ہرتا۔ سر بنگ کرتا۔ سر بنگ پرانگ۔ سر بنگ ترانگ۔ (143)
- سر بنگ کرمنگ۔ سر بنگ دھرمنگ۔ سر بنگ جنگ۔ سر بنگ مکتا۔ (144)

رساول چھند۔ تو پرساد۔

- نمودرب نامے۔ سدویونگ پر کاسے۔
اہنگی دھمتوتے۔ اتناںک سروپے۔
- (145)

	سدا سرب ساتھے۔	پر ماتھے پر ماتھے۔
(146)	نربادھ جھوٹتے۔	اگادھ سروپے۔
	تر بھگی تر کامے۔	انگی ائمے۔
(147)	سر بھگی انوپے۔	تر بھگی سروپے۔
	نہ پورے نہ پڑے۔	نہ پورے نہ پڑے۔
(148)	نہ جاتے نہ پاتے۔	نہ تاتے نہ ماتے۔
	ایو عیقیں ہیں۔	برسا کنگ سرکیں ہیں۔
(149)	اجے ہیں اجا ہیں۔	سدیوگ پر بھا ہیں۔

بھگوتی چند۔ تو پرساڑ۔

	کہ ظاہر ظہور ہیں۔	کہ ظاہر ظہور ہیں۔
(150)	سمست السلام ہیں۔	ہمیش السلام ہیں۔
	کہ حسن الچراغ ہیں۔	کہ صاحب دماغ ہیں۔
(151)	کہ رازق رحیم ہیں۔	کہ کامل کریم ہیں۔
	کہ رازق رہند ہیں۔	کہ روزی وہند ہیں۔
(152)	کہ حسن الجمال ہیں۔	کریم الکمال ہیں۔
	غیریب النواز ہیں۔	غیریم الخراج ہیں۔
(143)	ہراس الفکن ہیں۔	حریف الشکن ہیں۔
	سمست النواس ہیں۔	کلناںک پر ناس ہیں۔
(154)	رزاق رحیم ہیں۔	انج الخیم ہیں۔
	سمست الزبال ہیں۔	سمست الزبال ہیں۔
(155)	بہشت النواس ہیں۔	کہ زرکنگ پر ناس ہیں۔
	ہمیش الرون ہیں۔	کہ سرب الگون ہیں۔
(156)	سمست العزیز ہیں۔	تمام التمیز ہیں۔
	سمست الادمیں ہیں۔	پرگ پرم ایس ہیں۔
(157)	ہمیش الاکھیکھ ہیں۔	ادلیں الائیکھ ہیں۔

- زین الزمال ہیں۔ کریم الکمال ہیں۔
- (158) عینیں الامال ہیں۔ کہ جرأت بھال ہیں۔ کہ اچنگ پر کاس ہیں۔ کہ ایتو سہاں ہیں۔
- (159) کہ عبب سروپ ہیں۔ کہ آتم پر بھا ہیں۔ کہ ایتو پسائیں۔ کہ آتم پر بھا ہیں۔
- (160) کہ اچنگ انگ ہیں۔ کہ ایتو ابھنگ ہیں۔

- مدھو بھار چند۔ تو پر ساد
منِ من پر نام۔
- (161) گن گن مدام۔ بر نر پر بھن۔ ان گن پر نام۔
- (162) بر نر اکھنڈ۔ منِ من پر کاس۔
- (163) جل تھل مدام۔ گن گن پر نام۔ آسن ابھن۔
- (164) اپنا اپار۔ جل تھل امنڈ۔
- (165) دس وس ابھنڈ۔ جل تھل مہنت۔
- (166) آجا باہ۔ او۔ انکار آو۔
- (167) ایکے سداف۔ کتھنی انادر۔ گھر بر اکال۔
- (168) بھل کھنڈ کھیال۔ چت چرن نام۔ گھر گھر پر نام۔
- انج نہ بات۔

انجھنجھ گات۔

- (169) ان۔ ٹھٹ اپار۔
اسے ڈھیٹھ کرم۔
- (170) داتا مہنت۔
ان۔ بران انت۔

ہری بول منا چھند۔ تو پرساو۔

- کرنالے ہیں۔
کھل کھنڈن ہیں۔
جگتیشور ہیں۔
کل کارن ہیں۔
دھرت کے دھرن ہیں۔
من مانی ہیں۔
سر بنگ بھر ہیں۔
سرب پاسی ہیں۔
کرنا کر ہیں۔
سر بیسور ہیں۔
برہمندس ہیں۔
پر تے پر ہیں۔
اچپا تھپ ہیں۔
اکرتا مرت ہیں۔
کرنا کرت ہیں۔
دھرنی دھرت ہیں۔
پر تیسور ہیں۔
اکرتا کرت ہیں۔
عجا کرت ہیں۔
ز ناٹک ہیں۔
- (171) ار گھالے ہیں۔
مہہ منڈن ہیں۔
پر میشور ہیں۔
سرب ابادن ہیں۔
جگ کے کرن ہیں۔
جگ جانی ہیں۔
سر بنگ کر ہیں۔
سرب ناسی ہیں۔
پو بھر ہیں۔
جگتیشور ہیں۔
کھل کھنڈس ہیں۔
کرنا کر ہیں۔
کرنا کرت ہیں۔
پر تے پر ہیں۔
اچپا جپ ہیں۔
اکرتا مرت ہیں۔
کرنا کرت ہیں۔
دھرنی دھرت ہیں۔
پر تیسور ہیں۔
اکرتا کرت ہیں۔
عجا کرت ہیں۔
ز ناٹک ہیں۔
- (172)
- (173)
- (174)
- (175)
- (176)
- (177)
- (178)
- (179)
- (180)

		بُونھر ہیں۔
(181)	سرپ پانگ ہیں۔	سرپ تانگ ہیں۔
	بھو ٹھنخ ہیں۔	بھو ٹھنخ ہیں۔
(182)	بپ جاپن ہیں۔	بپ تاپن ہیں۔
	سر با کرت ہیں۔	انگل کرت ہیں۔
(183)	ہر تا ہر ہیں۔	کرتا کر ہیں۔
	سر باتم ہیں۔	پر باتم ہیں۔
(184)	جس کے جس ہیں۔	آتم نس ہیں۔

بھنگ پریات چند

	نمو سورج سورجے نمو چندر چندرے۔
	نمو راج راجے نمو اندر اندرے۔
	نمو اندهکارے نمو تج تجے۔
(185)	نمو برند برندے نمو بیج بیجے۔
	نمو راجنگ تامنگ سانت روپے۔
	نمو پرم تمنگ اتنگ سروپے۔
	نموجو گ جو گ نمو گیان گیانے۔
(186)	نمومتر مترے نمو دھیان دھیانے۔
	نموجدھ جدھے نمو گیان گیانے نمو بھوج بھوجے نمو پان پانے۔
(187)	نموكاہہ کرتا نمو سانت روپے نمو اندر اندرے آندھگ بھوتے۔
	کھنکار روپے الکار الکے نمو آس آسے نمو بانگ بلکے۔
(188)	ابھنگی سروپے انگلی اٹائے تر بھنگی تر کالے انگلی اکائے۔

ایک اچھری چند

(189)	اچنے۔ اٹے۔ اٹھے۔ ابٹے۔
(190)	اچھو۔ اجو۔ اناس۔ اکاس۔

- (191) اُنچ۔ ایکھ۔ الکھ۔ ایکھ۔
- (192) اکال۔ دیال۔ الکھ۔ ایکھ۔
- (193) اکام۔ اگاہ۔ اڑھاہ۔
- (194) اناٹھ۔ پماٹھ۔ اجوئی۔ اموئی۔
- (195) نہ رائے۔ نہ روپے۔ نہ ریکھے۔
- (196) اکرمنگ۔ ابھرمنگ۔ انجے۔ ایکھے۔

بھنگ پریات چھند

سمتل پرانے سمتل پرانے۔ اُنجل اناۓ سمتل نواے۔
 زر کامنگ بھوتے سمتل سروپے۔ گلرمنگ پرناں سدھر منگ بھوتے۔ (197)
 سدا چداند سترنگ پرناسی۔ کریم الکنڈہ۔ تل نواسی۔
 عجائب وہ بھوتے گجانب غئے۔ ہری انگ کری انک کریم الکریے۔ (198)
 چڑھ چدھوڑتی چڑھ چدھلئے۔ سیکھو سبھنگ سربدا سرب نجگتے۔
 دکانگ پرناسی دیالنگ سروپے سدا انگ سنگے ابھنگ بھوتے۔ (199)
